

# نگاهی گذرا به اسلوب استثنای به در

# الاسلوب

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مركز جامع علوم انسانی

امیر مقدم متقی

در قرآن کریم شیوه‌های بیانی متعددی را می‌توان جست و جو کرد که در انتقال مفاهیم والای آیات، از عمق و گستردگی ویژه‌ای برخوردارند. اسلوب «استثناء»، یکی از شیوه‌های بیانی است که قسمتی از این رسالت عظیم را عهده‌دار می‌باشد.

این اسلوب، که یکی از قواعد نحوی زبان عربی به شمار می‌رود، با توجه به لطایف و دقایق و اسرار مترتب بر هریک از ارکان آن، در قرآن کریم جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است، به گونه‌ای که تبیین برخی از آیات، بدون آگاهی از این قاعده نحوی امکان‌پذیر نیست. استنباط اصول اعتقادی، احکام فقهی، تفسیر و برداشت معنایی و... از بسیاری آیات، در گرو شناخت دقیق و آگاهی کافی نسبت به این اسلوب می‌باشد.



علاوه بر این، آگاهی از وجوه اعرابی مستثنی در ساختارهای مختلف آن، باعث مصونیت آیات از خطا در اعراب می‌شود. از همین روست که مفسران و دانشمندان علوم قرآنی هر جا که لازم دیده‌اند، به بحث درباره‌ی این قاعده‌ی نحوی پرداخته‌اند. و این نشانگر نقش مهم و ارزنده‌ی اسلوب استثناست، که هم در ایضاح معانی و ادراک صحیح مفاهیم الهی آیات و هم در ممانعت از بروز لحن و تحریف در قراءت کتاب خدا مؤثر است.

در این مقال به جهت عمق و گستردگی این اسلوب از یک سو و نیز کثرت کاربرد آن در قرآن از دیگر سو برآن شدیم تا قسمتی از این قاعده‌ی نحوی را با عنوان اسلوب استثنای متصل و منقطع به «إلا» در راستای کشف و نمود گوشه‌ای از این اسرار، مورد بررسی قرار داده، آثار آن را در درک و فهم آیات قرآنی بیان کنیم. به همین منظور ابتدا مباحثی را به عنوان مدخل بحث، درباره‌ی «استثناء»، در لغت و اصطلاح و تعریف استثنای متصل و منقطع بیان کرده، سپس با رعایت اختصار و تکیه بر کتب نحوی و تفسیری، برخی از آیات استثنائیه را از دیدگاه‌های نحوی، تفسیری، لغوی، فقهی و بلاغی مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌ایم.

### ۱. معنای لغوی

واژه «استثناء» در لغت، به معنای «جدا کردن» بکار رفته است. «این منظور» در این باره می‌گوید:

«استثنیت الشیء من الشیء؛ یعنی آن چیز را از دیگر چیز جدا و استثنا کردم»<sup>۱</sup>.

این واژه، مصدر باب استفعال بوده و از «ثنی یتنی»<sup>۲</sup> بر وزن «رمی یرمی»، به معنای «توجه کردن یا برگرداندن و یا تکرار دوباره شیء» مأخوذ است.

«صَبَّان» در تفسیر این واژه آورده است:

الاستثناء هو من الثنی بمعنی العطف لأنّ المستثنی معطوف علیه باخراجه من حکم المستثنی منه او بمعنی الصرف لانه مصروف من حکم المستثنی منه.

«استثناء» از «ثنی» به معنی «توجه کردن» گرفته شده، زیرا مستثنی به واسطه‌ی اخراج از حکم مستثنی منه، مورد توجه و عنایت خاص قرار گرفته است. و یا از «ثنی» به معنی «برگرداندن» مأخوذ است،<sup>۳</sup> زیرا مستثنی از این که حکم مستثنی منه شامل آن شود، برگردانده شده است.<sup>۴</sup>

«احمد بن فارس» به ریشه‌یایی این واژه پرداخته و نوشته است:

«استثناء» از «ثنی الشیء ثنیاً» به معنی «آن چیز را دوباره تکرار کرد». گرفته شده است، زیرا در

یک جمله استثنائیه، مستثنی یک بار به صورت مجمل و بار دیگر به صورت تفصیل بیان می‌شود. به عنوان مثال هنگامی که گفته می‌شود: «خرج الناس» کلمه «الناس» به طور ضمنی

مشمول بر «زید» و «عمرو» و دیگران است. حال اگر متعاقباً گفته شود: «إلا زیداً»، لفظ

«زید» برای دومین بار به صورتی آشکار ذکر می‌شود.<sup>۵</sup>



## ۲. معنای اصطلاحی

استثنا در اصطلاح عبارت است از: «خارج کردن چیزی به واسطهٔ «إلا» یا یکی از نظایر آن،<sup>۶</sup> از حکم اسم ما قبل<sup>۷</sup> مانند: «جاء الطلاب إلا علياً». چنان که ملاحظه می‌شود، در مثال بالا «علی» به واسطهٔ «إلا» از حکم «مجیء» که «الطلاب» در آن داخل می‌باشند، خارج شده است.

## ۳. استثنای متصل و منقطع

الف) استثنای متصل: استثنایی است که مستثنی در آن بعضی از مستثنی منه است.<sup>۸</sup> مانند: «جاء التلاميذ إلا مجيداً». «این نوع استثنا در جمله، به دو گونه می‌تواند تحقق یابد: یکی آن که مستثنی منه بیانگر تعدد افراد بوده و مستثنی یکی از آن افراد باشد، مانند مثال یاد شده و دیگر آن که مستثنی منه لفظ مفرد دارای اجزا بوده و مستثنی جزئی از مستثنی منه باشد. مانند: «غَطِيْتُ الجسمَ إلا الوجه»<sup>۹</sup>

ب) استثنای منقطع: استثنایی است که مستثنی در آن بعضی از مستثنی منه نیست.<sup>۱۰</sup> مانند: «خرج القومُ إلا بعيراً»؛ «جاء بنوك إلا ابن زيد.»؛<sup>۱۱</sup> «جاء القومُ إلا زيداً.»<sup>۱۲</sup> به این معنی که مراد از «قوم» جماعت خالی از «زید» باشد.<sup>۱۳</sup>

## شرح آیات

در قرآن کریم، ۱۳۵ مورد استثنای متصل و منقطع به «إلا» بکار رفته است. از این مجموع، ۱۶ مورد به صورت استثنای متصل منصوص، ۷۵ مورد به صورت استثنای محتمل در متصل و منقطع، ۳۹ مورد به صورت استثنای محتمل در متصل و وصفیه بودن «إلا» و ۵ مورد به صورت استثنای محتمل در متصل و منقطع و وصفیه بودن «إلا» ظاهر شده است.

این موارد در جملات اسمیه و فعلیه و نیز کلام موجب و غیر موجب دیده می‌شود.

ارکان استثنا (مستثنی منه، مستثنی)، نیز در این گونه استثناها در ساختارهای ذیل بکار رفته است:

مستثنی منه: مفرد، مصدر مؤول، ضمیر، مرکب اضافی، مرکب وصفی، مرکب موصولی.  
مستثنی: مفرد، مصدر مؤول، ضمیر، مرکب اضافی، مرکب وصفی، مرکب موصولی، جمله.

اکنون به اختصار برخی از این آیات را از دیدگاه‌های نحوی، تفسیری، لغوی، فقهی و بلاغی بررسی می‌کنیم. لکن ذکر این نکته ضروری است که در این مقاله، نظر به آمیختگی بحث نحوی با دیگر بحث‌ها، این بحث را در کنار دیگر مباحث آورده‌ایم؛ ضمن این که به جهت رعایت اختصار، مباحث نحوی را تنها در حد لزوم بیان کرده‌ایم.



## استثنای متصل و منقطع به «إلا» از دیدگاه نحوی و تفسیری

در بررسی آیات استثنایه قرآن، گاه به آیاتی برمی‌خوریم که استثنا در تفسیر و برداشت معنایی از آیه تأثیر گذار است. به نمونه‌ای از این آیات بنگریم:

«قالوا إنا أرسلنا إلى قوم مجرمين . إلا آل لوط إنا لمنجّوهم أجمعين...» (حجر، ۱۵/۵۸، ۵۹) گفتند: ما به سر وقت قومی گنهکار فرستاده شده‌ایم غیر از آل لوط که ما رهانده همگی آنان هستیم....

علمای نحو و تفسیر در خصوص این استثنا قائل به دو وجه متصل و منقطع می‌باشند. منشأ این احتمال به لفظ مستثنی منه برمی‌گردد، زیرا در این آیه، مستثنی منه از دو حال خارج نیست یا کلمه «قوم» است و یا ضمیر «هم» در «مجرمین». در صورتی که وجه اول مد نظر باشد، استثنا منقطع است، زیرا «آل لوط» به جهت ایمان به پیامبر الهی بعضی از «قوم مجرمین» نبودند؛ همان گونه که در عبارت «مررت بالضيوف إلا سياراتهم»، «سيارات» بعضی از «الضيوف» نمی‌باشد. و اما در صورتی که وجه دوم در نظر گرفته شود، استثنا متصل خواهد بود، زیرا در این صورت، ضمیر «هم» به «قوم»، بدون اتصافش به «اجرام» برگشته و لذا مستثنی بعضی از مستثنی منه بوده و داخل در آن می‌باشد؛ گویی گفته شده: «إنا أرسلنا إلى قوم قد أجرموا كلهم إلا آل لوط وحدهم». ۱۴

مسلماً این تفاوت در نوع استثنا، دو معنای متفاوت را نیز به دنبال دارد، زیرا چنانچه وجه انقطاع مورد نظر باشد، بنابر استثنا، «آل لوط» از حکم «ارسال» خارج شده‌اند؛ به عبارتی فرشتگان تنها به سوی قوم مجرم گسیل شده بودند نه «آل لوط»؛ همان گونه که در مثال بالا، «سيارات» از حکم مرور خارج شده و تنها مرور، بر ضیوف صورت گرفته است. در این وجه، «ارسال» به قصد هلاکت و نابودی است نه مطلق فرستادن و «إلا» به معنی «لکن» می‌باشد؛ گویی گفته شده: «إنا أهلكنا قوماً مجرمين ولكن آل لوط أنجيناهم».

اما در صورتی که وجه اتصال استثنا در نظر باشد، استثنا مفید این است که «آل لوط» تنها از حکم «اجرام» استثنا شده بودند اما در حکم «ارسال» داخل بوده‌اند. در این وجه، «ارسال» به معنی مطلق «فرستادن» می‌باشد و مفاد استثنا هم این است که ملائکه به سوی همه، اعم از «قوم مجرم» و «آل لوط» ارسال شدند تا آن قوم رابه هلاکت رسانند و آل لوط را نجات بخشند.

و اما عبارت «إنا لمنجّوهم أجمعين»، بنابر وجه انقطاع استثنا، جاری مجرای خبر «إلا»، به معنی «لکن» خواهد بود و در وجه اتصال، جمله استینافیه بیانی؛ گویا به ملائکه گفته شده پس سرانجام آل لوط بعد از ارسال چگونه خواهد بود؛ که در جواب، فرشتگان گفته‌اند: «إنا لمنجّوهم أجمعين». ۱۵

## اعراب مستثنی

در این آیه، مستثنی وجوباً منصوب است، زیرا بنا بر قاعده، هرگاه مستثنی در کلام تام و موجب ۱۶ واقع شود، واجب‌النصب است. ۱۷

استثنای متصل و منقطع به «إلا» از دیدگاه نحوی و لغوی

در میان استثناهای متصل و منقطع به «إلا» در قرآن، گاه آیاتی را مشاهده می‌کنیم که نوع دیدگاه لغوی بر مستثنی منه یا مستثنی در فهم و درک آیه و به تبع در نوع استثنا تأثیر گذار است.

آیه ذیل را از این منظر مورد بررسی قرار می‌دهیم:

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ...» (نجم، ۵۳/۳۲)  
 «کسانی که از گناهان کبیره و ناشایستی‌ها پرهیز می‌کنند، مگر صغیره؛ بی‌گمان پروردگارت گسترده است آمرزش او.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود مستثنی در این آیه، واژه «اللمم» است؛ لکن علمای لغت و تفسیر در معنا و مدلول این واژه هم رأی نیستند. در ذیل آرا و نظرات آنان را در این خصوص بیان کرده، تأثیر هر یک در نوع استثنا عنوان می‌گردد.

**نظر اول:** منظور از «لمم» گناهان صغیره است، مانند نگاه کردن. (از ابن مسعود، ابوهریره و شعبی) ۱۸

**نظر دوم:** مراد از «لمم» گناهی است که در عصر جاهلی انجام می‌شده، مثل شرک به خداوند و... ۱۹؛ اما در اسلام مورد عفو قرار می‌گیرد. (از زید بن ثابت)

**نظر سوم:** «لمم» گناهی است که شخص یک بار آن را مرتکب می‌شود؛ سپس توبه کرده و دیگر به آن رجوع نمی‌کند. (از حسن و سدی) ۲۰

**نظر چهارم:** «لمم» گناهی است که انسان تصمیم بر انجام آن می‌گیرد، اما آن را مرتکب نمی‌شود. ۲۱

**نظر پنجم:** «لمم» آن قسم از گناه است که شخص، گاه آن را برحسب اتفاق انجام می‌دهد اما برآن عادت نکرده، که در این صورت هم شامل گناهان کبیره می‌شود و هم شامل گناهان صغیره. ۲۲

**نظر ششم:** «لمم» گناه ناشی از سرفقت، زنا و یا میگزاری است که انسان بدان عادت نکرده (طبری به نقل از حسن بن ابی‌الحسن) ۲۳

**نظر هفتم:** از سیاق آیه چنین استنباط می‌شود که مراد از «لمم» تماس کم و لحظه‌ای با کبائر و فواحش باشد که در برابر مغفرت وسیع الهی امید گذشت از آن بردل برود.

براساس نظر اول، ۲۴ دوم ۲۵، و چهارم، ۲۶ استثنا در آیه منقطع است، به دلیل این «لمم» با توجه به تفاسیر مذکور، از جنس «کبائر الاثم» و «الفواحش» نبوده و داخل در آن نیست.



وجه عدم داخل بودن مستثنی در مستثنی منه بنابر نظر اول و چهارم روشن است؛ اما در نظر دوم، علت عدم داخل بودن مستثنی، از آن روست که زمان «یجتنبون» مضارع است؛ در حالی که زمان فعل «لمم» گذشته است، لذا گناهان عصر جاهلی به اعتبار زمان، داخل در «کبائر الاثم» و «الفواحش» نیستند. ۲۷

و اما براساس نظر ششم ۲۸ و هفتم، استثنا متصل است چه، در این صورت ما بعد «إلا» داخل در ما قبل آن خواهد بود. وجه داخل بودن مستثنی در مستثنی منه بنابر نظر هفتم نیز روشن است؛ اما بنابر نظر ششم، از آن جهت است که اساساً گناهیانی مثل سرقت، زنا و شراب خواری در زمره «کبائر الاثم» و «فواحش» بوده و داخل در آن می باشد. ۲۹

به هر حال قدر مسلم آن است که مستثنی در این آیه، چه متصل باشد و چه منقطع، وجوباً منصوب است، زیرا در کلام تام و موجب واقع شده است.

استثنای متصل و منقطع به «إلا» از دیدگاه نحوی و فقهی

یکی دیگر از ویژگی های این اسلوب، کاربرد فراوان آن در آیات الاحکام است. از همین رو مفسران در این گونه آیات، در جهت تبیین احکام فقهی هر جا که لازم دیده اند به شرح و توضیح قواعد و مباحث این قاعده نحوی پرداخته، تأثیر آن را در نوع استنباط حکم فقهی از آیه بیان داشته اند.

اینک دو آیه از این آیات الهی را از نظر می گذرانیم:

آیه اول: «ولا تنكحوا ما نکح آباؤکم من النساء إلا ما قد سلف إنه کان فاحشة ومقتناً وساء سیلاً» (نساء، ۲۲/۴)

«و با زنانی که پدرانتان ازدواج کرده اند ازدواج نکنید، مگر آن چه در گذشته رخ داده باشد، چرا که این کار ناشایست و منفور و بدروشی است.»

از جمله آیاتی است که استثنا در آن بین وجه متصل و منقطع محتمل می باشد، لکن با تأمل در آن سؤالاتی درباره این نوع استثنا وبالطبع معنای آیه به دنبال می آورد: اول آن که چگونه استثنای «ما قد سلف» از عبارت «ولا تنكحوا ما نکح آباؤکم من النساء» جایز است، با این که استثنای گذشته از آینده محال است؟ دوم این که چگونه استثنای بین وجه متصل و منقطع احتمال می رود؟ و سوم این که معنا و حکم فقهی آیه برحسب هریک از دو وجه فوق چگونه است؟

مفسران و علمای نحو در پاسخ به سؤالات فوق، با استناد به قواعد و مباحث مربوط به استثنا نظراتی را ارائه داده اند که ذیلاً به برخی از این آرا اشاره می شود:

۱. در این آیه استثنا منقطع بوده ۳۰ و «إلا» به معنی «لکن» می باشد. بر پایه این وجه، معنای آیه چنین است: «لکن ما قد سلف من ذلك فمعمو عنه، اما آنچه که پیش از این در این خصوص رخ داده بر شما بخشیده است.»

روشن است که در پرتو این استثنا اشکال مذکور (محال بودن استثنای گذشته از آینده) مرتفع می شود، زیرا در این صورت، جمله بعد از «إلا» در حکم جمله مستأنفة خواهد بود. ۳۱ اما وجه انقطاع استثنا به جهت عدم توجه عامل ما قبل «إلا»، یعنی «لا تنكحوا» بر ما بعد آن است چه، این گونه استثنا بنابر اجماع، منقطع و مستثنی در آن وجوباً منصوب می باشد. ۳۲

۲. استثنا در آیه از باب تعلیق به محال بوده و مفید مبالغه در تحریم نکاح بازن پدر است، گویی گفته شده: اگر ازدواج با زنانی که پدران آنان در گذشته با آنها نکاح کرده اند برای شما امکان پذیر باشد، ازدواج با زن پدر نیز برای شما جایز خواهد بود<sup>۳۳</sup> و چون این مسأله قطعاً محال است، در نتیجه این گونه ازدواج نیز جایز نیست.

بر پایه این نظریه استثنا منقطع است، زیرا ما بعد «إلا» به جهت اختلاف در زمان، داخل در ما قبل آن نیست. البته برخی همچون «آکوسی» معتقد به راجح بودن وجه اتصال استثنا هستند. ۳۴

۳. برخی استثنای مذکور را از معنای لازم نهی در نظر گرفته؛ در تقدیر آن گفته اند: «وتستحقون العقاب بنكاح ما نكح آباؤكم إلا ما قد سلف»<sup>۳۵</sup>؛ «در نکاح با زنانی که پدران آنان با آنها ازدواج کرده اند، مستحق عقوبت خواهید بود، مگر در نکاح هایی که پیش از این انجام شده است.» در این صورت، استثنا متصل خواهد بود، زیرا براساس این وجه، زمان مستثنی با مستثنی منه یکی بوده و مستثنی داخل در مستثنی منه می باشد.

۴. جماعتی دیگر بر پایه انقطاع استثنا، در تفسیر آیه چنین گفته اند: یعنی آن چه گذشته به حال خود باقی است و رها نکنید که برای شما جایز است. اما «بلخی» معتقد است این قول، خلاف اجماع علما و دین اسلام است. ۳۶

آیه دوم: «والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة أبداً وأولئك هم الفاسقون. إلا الذین تابوا من بعد ذلك وأصلحوا فإن الله غفور رحیم» (نور، ۴/۵) و کسانی که به زنان پاکدامن تهمت [زنا] می زنند، سپس چهار شاهد نمی آورند، ایشان را هشتاد تازیانه بزنید، و دیگر هرگز شهادت آنان را قبول نکنید، و اینانند که فاسقند مگر کسانی که پس از آن توبه کنند و کار شایسته پیش بگیرند، که خداوند آمرزگار مهربان است.

یکی از مباحث متعلق به باب استثنا که فهم حکم مستفاد از برخی آیات، مستلزم آگاهی دقیق و کافی نسبت به آن مبحث می باشد، بحث «مرجع شناسی استثنا بعد از جمله های معطوفه» است، زیرا رجوع به هریک از آن جملات، گاه مفهومی متفاوت با دیگر جمله ها خواهد داشت و بعضاً مفهومی مغایر با سیاق و فحوای آیه؛ به گونه ای که ممکن است انسان دچار لغزش گشته و از درک و فهم مفاهیم حیات بخش قرآن باز ماند.

آیه فوق یکی از این نوع آیات است که استثنا در آن مسبوق به سه جمله معطوف: «فاجلدوهم

ثمانین جلد»، «ولا تقبلوا لهم شهادة» و «اولئك هم الفاسقون» می باشد. اما در این که استثنای مذکور راجع به کدام یک از سه جمله فوق است، باید گفت: در مورد اول، تمامی علما حکم به عدم مرجعیت آن داده اند، به دلیلی که پس از این خواهد آمد. اما درباره مرجعیت دو جمله دیگر، علما بر چند نظراند: گروهی بر این عقیده اند که استثنای فوق به دو جمله اخیر برمی گردد. براساس این نظریه، نتیجه کلام این است که شخص تهمت زننده پس از توبه هم شهادتش پذیرفته می باشد و هم این که دیگر محکوم به فسق نیست. ۳۷ برخی دیگر معتقداند استثنای مزبور به جمله «ولا تقبلوا لهم شهادة ابدًا» برمی گردد و عبارت «اولئك هم الفاسقون» صفت ایشان را بیان می کند. ۳۸ جماعتی دیگر از مفسران برآند استثنای یاد شده تنها به جمله «اولئك هم الفاسقون» برمی گردد ۳۹ و تنها حکم فسق از آنان برداشته می شود، نه عدم قبول شهادت. ۴۰ اما جمعی از مفسران به این نظر اخیر ایراد کرده در توضیح آن گفته اند: استثنا اگر به جمله اخیر هم راجع باشد، نیز شهادت ایشان مورد قبول است، ۴۱ زیرا علت پذیرفته شدن شهادت به خاطر فسق ایشان بوده و چون لازمه انتفای فسق - به حکم استثنا - انتفای عدم قبول شهادت است، از همین رو شهادت ایشان پس از توبه نیز پذیرفته است. بنابراین اگرچه استثنا در ظاهر به جمله اخیر برگشت دارد، اما در معنا به هر دو جمله برمی گردد. ۴۲

همان طور که ملاحظه شد اختلاف در مرجع استثنا، باعث بوجود آمدن چند دیدگاه تفسیری متفاوت شده است، اما علت اختلاف در مرجع این استثنا، به مسأله مرجعیت استثنا بعد از جملات معطوفه برمی گردد، که آیا مرجع، کل جملات پیشین است یا بعضی از آنها و یا جمله اخیر؟

در کتب نحوی راجع به این موضوع بحث های پر دامنه ای بین علما صورت گرفته و در نتیجه نظرات گوناگون پدید آمده است؛ اما نظریه صحیح تر، نظر «ابن مالک» است یعنی استثنا به کل جملات پیشین برمی گردد، مگر آن که قرینه ای دال بر اراده جزء باشد. در پرتو همین نظریه می توان گفت استثنای مزبور به دلیل وجود قرینه - یعنی اجماع علما بر استحقاق شخص تهمت زننده به اجرای حد، زیرا ضایع شدن حق الناس با توبه جبران نمی شود - تنها به فسق و عدم قبول شهادت ایشان برمی گردد. ۴۳

## اعراب مستثنی و نوع آن

از آنچه گذشت دریافتیم که علما در مرجعیت این استثنا، هم نظر نیستند. بدیهی است نوع استثنا و اعراب مستثنی نیز براساس هر نظر متفاوت است. در صورتی که مرجع استثنا جمله «ولا تقبلوا لهم شهادة ابدًا» باشد، مستثنی منه ضمیر «هم» در «لهم» بوده و استثنا متصل است، زیرا در این صورت، ما بعد «إلا» داخل در ما قبل آن خواهد بود و چون استثنا در کلام غیر موجب



واقع شده، لذا مستثنی دارای دو وجه اعرابی جر، بنابر بدلیت از «هم»؛ و نصب، بنابر استثنا می باشد. ۴۴ اما در صورتی که مرجع استثنا عبارت «اولئک هم الفاسقون» باشد، مستثنی منه «الفاسقون» بوده، و ما بعد «إلا» بنابر وقوع استثنا در کلام موجب، منصوب است؛ اما در نوع آن اختلاف شده است. برخی وجه اتصال استثنا را اختیار کرده و در تأیید آن گفته اند: مقصود از «الفاسقون»، «الذین یرمون» هستند که توبه کنندگان، داخل در آنها بوده و سپس به واسطه استثنا از حکم ایشان (فاسق بودن) خارج شده اند. اما جمعی دیگر عقیده دارند استثنا به این اعتبار، منقطع است، زیرا توبه کنندگان از حکم ایشان خارج نگشته اند، بلکه محکوم به حکمی غیر آن شده اند و آن عدم بقا برفسق است. ۴۵

### استثنای متصل و منقطع به «إلا» از دیدگاه بلاغی

یکی از ویژگی های هنری اسلوب استثنای متصل و منقطع به «إلا» جنبه تأکیدی آن است و روشن است که تأکید در مقام خود تا چه اندازه بر رونق کلام و فهم معنای مقصود می افزاید. «زجاج» در این باره می گوید: تأکید جمله بردو گونه است: تأکید تمام آن، که در این صورت از ادات تأکید استفاده می شود. چنان که می گوئیم: «جاءني إختوک کلهم». تأکید در کم کردن آن، که در این هنگام از اسلوب استثنا استفاده می شود. مانند: «جاءني إختوک إلا زیداً». ۴۶ اکنون نمونه ای از آیات استثنائیه را از دیدگاه بلاغی فوق مورد بحث و بررسی قرار می دهیم: «ولقد أرسلنا نوحاً إلی قومه فلبث فیهم ألف سنة إلا خمسين عاماً فأخذهم الطوفان وهم ظالمون» (عنکبوت، ۱۴/۲۹)

و به راستی نوح را به سوی قومش [به رسالت] فرستادیم و در میان آنها هزارسال منهای پنجاه سال بسربرد؛ آنگاه طوفان [سیل و بلا] آنان را فرو گرفت، در حالی که ایشان ستمکار [مشرک] بودند.

غرض از بیان این آیه، تسلی پیامبر اکرم ﷺ در امر خطیر رسالت است، به این معنی که حضرت نوح ﷺ ۹۵۰ سال در میان قوم خود، نستوه و مقاوم در جهت دعوت مردم به سوی خداوند یکتا صبر و شکیبایی ورزیده، بنابر این شایسته است پیامبر اکرم ﷺ نیز در راستای رسالت پیامبری خویش استقامت ورزیده، از تلاش باز نایستد؛ از همین رو ذکر مدت دقیق صبر حضرت نوح ﷺ برای ترغیب پیامبر اسلام ﷺ بر صبر و شکیبایی حائز اهمیت است. می بینیم که این دقت به نیکوترین وجه، در قالب اسلوب استثنا بیان می شود، زیرا اگر به جای عبارت «فلبث فیهم ألف سنة إلا خمسين عاماً» عبارت «تسعماًة و خمسين سنة» (۹۵۰) به کار می رفت، توهم عدد بیشتر می شد؛ در صورتی که این توهم با اسلوب استثنا که به مثابه، ادات تأکید، مؤکد عبارت بوده و دفع مجاز می کند، زایل می گردد. بنابراین، گویی خداوند متعال فرموده است: «فلبث فیهم تسعماًة و خمسين سنة كاملة و افیة العدد.» و روشن است که اسلوب استثنا از این



عجارت، مختصرتر، شیواتر و مفیدتر است. ۴۷

علاوه بر بلاغت مذکور که علمای بلاغت آن را متذکر شده‌اند، چنین به نظر می‌رسد که در بکارگیری اسلوب استثنا در این آیت الهی، بلاغتی دیگر نیز افاده می‌شود و آن بلاغت در عدد «الف» (هزار) است، زیرا کاربرد عدد «الف» آن هم در کنار معدودش یعنی «سنة» (سال) بیانگر عظمت و طولانی بودن مدت زمان صبر حضرت نوح علیه السلام می‌باشد؛ به عبارتی خداوند خواسته است ضمن بیان مدت دقیق صبر، در ابتدا تصویری عظیم از مدت پایداری و استقامت حضرت نوح علیه السلام در ذهن پیامبر صلی الله علیه و آله ایجاد کند و بدیهی است در صورتی که عبارت «تسعمائة وخمسين سنة» بکار می‌رفت چنین بلاغتی مستفاد نبود.

۱. لسان العرب، ذیل ماده «ثنی».

۲. سعید الخوری الشرتونی، اقرب الموارد فی فصیح العربیة والشوارد (ذیل اقرب الموارد)، ذیل ماده «ثنی».

۳. برخی در تفسیر واژه «استثنا» بنا بر اخذ آن از ماده ثنی (برگردادن) تصریح می‌کنند: «استثنا» یعنی برگرداندن عامل از در برگرفتن مستثنی. ر. ک: احمد بن محمد المقرئ القیومی، ذیل ماده «ثنی»؛ فخر الدین الطریحی، مجمع البحرین، ذیل ماده «ثنی»؛ محمد کریم خان الکرمانی، التذکره فی علم النحو/ ۳۷۸، ۳۷۹، منشورات المدرسة المبارکة الابراهیمیة.

۴. محمد بن علی الصبان، حاشیة الصبان علی شرح الاشمونی علی الفیة ابن مالک مع شرح الاشمونی، ۱۴۱/۲، منشورات الرضی - منشورات زاهدی؛ محمد الخضری، حاشیة الخضری علی شرح ابن عقیل و بالهامش شرح ابن عقیل، ۲۰۱/۱، الطبعة الاولى، انتشارات استقلال، طهران.

۵. معجم مقایس اللغة، ذیل ماده «ثنی».

۶. نظایر «إلا»، دیگر ادوات استثنا می‌باشند که به مثابه «إلا» عمل می‌کنند.

۷. در این تعریف، اخراج، شامل اخراج حقیقی و تقدیری می‌شود. مراد از اخراج حقیقی، اخراج در استثنای متصل می‌باشد، زیرا در استثنای متصل، مستثنی، حقیقه داخل در مستثنی منه است، بنابراین اخراج به طور حقیقی صورت می‌گیرد. مانند: «جاء التلاميذ إلا علیاً». که کلمه «علیاً» حقیقه در «التلاميذ» داخل بوده و به طور حقیقی از آنها خارج شده است و مقصود از اخراج تقدیری، اخراج در استثنای منقطع می‌باشد، زیرا در استثنای منقطع، مستثنی حقیقه داخل در مستثنی منه نیست، بلکه در تقدیر داخل است. مانند: «جاء المسافرون إلا أمتعتهم». «که کلمه «امتعتهم» حقیقه داخل در «المسافرون» نبوده، بلکه در تقدیر داخل است؛ از همین رو اخراج هم برسبیل تقدیر صورت گرفته است. ر. ک: خالد بن عبدالله الازهری، شرح التصریح علی التوضیح وبهامشه حاشیة لیس بن زین الدین العلیمی الحمصی، ۳۴۶/۱، ۳۴۷.

۸. حاشیة الصبان، ۱۴۲/۲، ۱۴۳؛ شرح التصریح علی التوضیح، ۳۴۹/۱؛ جلال الدین السیوطی، همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع، ۲۲۲/۱، ۲۲۳، منشورات الرضی - زاهدی، قم؛ عباس حسن، النحو الوافی، ۲۹۵/۲، الطبعة الثالثة، دار المعارف بمصر؛ الحسن بن القاسم المرادی، الجنی الدانی فی حروف المعانی، ۵۱۲/۱، الطبعة الاولى، دار الکتب العلمیة، بیروت ۱۴۱۳ق؛ بهاء الدین عبدالله بن عقیل، شرح ابن عقیل و معه کتاب منحة الجلیل لمحمد محبی الدین عبدالحمید، ۵۹۹/۱، چاپ نهم، انتشارات ناصر خسرو؛ احمد زکی صفوت، الکامل فی قواعد العربیة نحوها و صرفها، ۳۳۱/۱، الطبعة الرابعة، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي واولاده.

۹. النحو الوافی، ۲۹۵/۲؛ عبدالرحمن جامی، شرح جامی علی الکافیة/ ۱۲۰؛ رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ۷۶، ۷۵/۲، منشورات مؤسسة الصادق، طهران ۱۳۹۸ هـ، ۱۹۷۸ م.

۱۰. شرح التصریح، ۳۵۲/۱.

۱۱. حاشیة الصبان، ۱۴۲/۱.

۱۲. ابن الحاجب، الأمالی النحویة، ۶۳/۳، الطبعة الأولى، مكتبة النهضة العربية - عالم العربية، بیروت ۱۴۰۵ هـ ۱۹۸۵ م؛ شرح الرضی، ۷۶/۲؛ شرح جامی/ ۱۲۰.
۱۳. برخی از علمای نحو، استثنای متصل و منقطع را چنین تعریف کرده‌اند: استثنای متصل آن است که مستثنی در آن از جنس مستثنی منه باشد. و استثنای منقطع آن است که مستثنی در آن از جنس مستثنی منه نباشد. «رضی» معتقد است: تعریف براساس بعضیت از تعریف مذکور اولی است، زیرا تعریف براساس بعضیت در استثنای منقطع، شامل هر سه عبارت: «قام القوم إلا حماراً»، «و جاء بنوك إلا ابن زيد». و «جاء القوم إلا زیداً.» می‌شود. و در استثنای متصل نیز شامل «قام القوم إلا عمراً.» و «أحرقت زیداً إلا یده.» می‌گردد. اما تعریف براساس جنسیت، تنها شامل «قام القوم إلا حماراً.» و «قام القوم إلا عمراً.» می‌شود، زیرا «ابن زید» در عبارت دوم و «زیداً» در عبارت سوم علی‌رغم این مستثنای منقطع محسوب می‌شوند، اما در عین حال از جنس مستثنی منه هستند و نیز کلمه «یده» در عبارت «أحرقت زیداً إلا یده» با این که مستثنای متصل است، اما از جنس مستثنی منه نیست. ر. ک: حاشیة الصبان، ۱/۱۴۲؛ حاشیة الخضری/ ۲۰۲، الطبعة الأولى، انتشارات استقلال، طهران، الجزء الأول.
- «ابن حاجب» نیز معتقد است: تعریف براساس بعضیت اولی است، زیرا مثال‌هایی همچون «جاء القوم إلا زیداً» را به همان وجهی که در متن مذکور است، این تعریف را ابطال می‌کند، مگر آن که کلمه «جنس» به اعتبار معنای عام آن یعنی داخل بودن، منظور نظر باشد که در این صورت، تعریف جامع و مانع خواهد بود، زیرا مستثنای متصل داخل در مستثنی منه است و بالعکس، مستثنای منقطع داخل در آن نیست. ر. ک: الأمالی النحویة، ۶۴/۳.
۱۴. محمود بن عمر الزمخشری، الکشاف عن غوامض التنزیل و عیون الأقابیل فی وجوه التأویل، ۵۸۱/۲، الطبعة الثانية، نشر البلاغة؛ ناصر الدین ابی سعید عبداللّه بن عمر بن محمد الشیرازی البیضاوی، تفسیر القرآن الکریم/ ۲۶۰، الطبعة الثانية، ۱۳۴۴ هـ ۱۹۲۵ م؛ بهجت عبدالواحد صالح، الاعراب المفصل للکتاب المرتل، ۹۳/۶، الطبعة الأولى، دار الفكر للنشر والتوزیع، ۱۴۱۴ هـ ۱۹۹۳ م؛ شهاب الدین احمد بن محمد بن عمر الخفاجی، حاشیة الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ۴/۵۲۷-۵۲۸، منشورات محمد علی بیضون، دار الکتب العلمیة، بیروت.
۱۵. الکشاف، ۵۸۱/۲، ۵۸۲؛ حاشیة الشهاب، ۴/۵۲۸-۵۳۰.
۱۶. کلام تام، کلامی است که مستثنی منه در آن مذکور باشد و کلام موجب، کلامی است که مسبوق به نهی یا استفهام انکاری و یا نفی صریح یا مؤول به نفی نباشد. ر. ک: شرح جامی/ ۱۲۰؛ شرح التصریح علی التوضیح، ۱/۳۴۸-۳۴۹؛ النحو الوافی، ۲/۲۹۳.
۱۷. حاشیة الصبان، ۱/۱۴۱-۱۴۳؛ عبدالرحمن القرافی، الاستغناء فی الاستثناء/ ۶۹، الطبعة الأولى، دار الکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۶ هـ ۱۹۸۶ م؛ الأمالی النحویة، ۹۹/۳، شرح جامی/ ۱۲۰؛ الجنی الدانی/ ۵۱۴؛ النحو الوافی، ۲/۲۹۶؛ شرح ابن عقیل، ۱/۵۹۷، ۵۹۸؛ الکامل فی قواعد العربیة، ۱/۳۳۱؛ جمال الدین ابن هشام، شرح قطر الندی وبل الصدی و معه کتاب سیبل الهدی بتحقیق شرح قطر الندی لمحمد محیی الدین عبدالحمید/ ۲۴۴، الطبعة الحادية عشرة، مصر ۱۳۸۳ هـ ۱۹۶۳ م.
۱۸. ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۷۹/۹، مكتبة العلمیة الاسلامیة؛ مکی بن ابی طالب القیسی، مشکل اعراب القرآن، ۲/۳۳۲، انتشارات نور، ۱۳۶۲؛ ابوالقیام عبد اللّه بن الحسین بن عبداللّه العکبری، املاء ما من به الرحمن من وجوه الاعراب و القراءات فی جمیع القرآن/ ۲۴۷، الطبعة الثانية، منشورات مكتبة الصادق للمطبوعات، طهران ۱۳۶۱ هـ ۱۴۰۲ ق؛ ابوالبرکات بن الأنباری، البیان فی غریب اعراب القرآن، ۲/۳۹۹، انتشارات هجرت، قم ۱۴۰۳ هـ ۱۳۶۲ ش؛ تفسیر البیضاوی/ ۵۰۴؛ محمد حسین الطباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۹/۴۲، منشورات مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، الطبعة الثانية، ۱۳۹۴ هـ ۱۹۷۴ م.
۱۹. الاستغناء فی الاستثناء/ ۳۹۵.
۲۰. مجمع البیان، ۱۷۹/۹.
۲۱. المیزان، ۱۹/۴۲.
۲۲. همان/ ۴۲، ۴۳.
۲۳. الاستغناء فی الاستثناء/ ۳۹۴.
۲۴. مشکل اعراب القرآن، ۲/۳۳۲؛ املاء ما من به الرحمن/ ۲۴۷؛ البیان فی غریب اعراب القرآن، ۲/۳۹۹؛ مجمع



- البيان، ١٧٩/٩؛ تفسير البيضاوي/٥٠٤؛ محيي الدين الدرويش، اعراب القرآن الكريم وبيانه، ٣٦٢/٩، الطبعة الثالثة، دار الارشاد للشؤون الجامعية، دمشق ١٤١٢ هـ ١٩٩٢ م؛ الاعراب المفصل، ٢٨٥/١١.
٢٥. مجمع البيان، ١٧٩/٩؛ الاستغناء في الاستثناء/٣٩٥.
٢٦. الميزان، ٤٢/١٩.
٢٧. الاستغناء في الاستثناء/٣٩٥.
٢٨. همان/٣٩٦.
٢٩. همان.
٣٠. ابو جعفر محمد بن جرير الطبري، تفسير الطبري المسمى جامع البيان في تأويل القرآن، ٣/٦٦٠، ٦٦١، دار الكتب العلمية، بيروت ١٤١٢ هـ ١٩٩٢ م؛ ابو جعفر احمد بن محمد بن اسماعيل النحاس، اعراب القرآن، ١/٤٤٤، الطبعة الثانية، عالم الكتب - مكتبة النهضة العربية، ١٤٠٩ هـ ١٩٨٨ م؛ مشكل اعراب القرآن، ١/١٨٦؛ البيان في غريب اعراب القرآن، ١/٢٤٨؛ محمود صافي، الجدول في اعراب القرآن و صرفه و بيانه مع فوائد نحوية هامة، ٢/٤٧٥، الطبعة الأولى، انتشارات مدين، قم ١٤١١ هـ ١٩٩١ م؛ عبد الجواد الطيب، الاعراب الكامل لآيات القرآن الكريم، ٤/٢١٣، الطبعة الأولى، مكتبة الآداب، ١٤١٢ هـ ١٩٩١ م.
٣١. املاء ما من به الرحمن/١٧٣، تفسير البيضاوي/٦٣؛ ابو الفضل شهاب الدين السيد محمود آلوسي البغدادي، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ٢/٢٤٨، دار الفكر، بيروت ١٣٩٨ هـ ١٩٧٨ م؛ الاعراب الكامل، ٤/٢١٣.
٣٢. روح المعاني، ٤/١١١؛ الجدول، ٦/٣٢٧؛ نقل از البحر.
٣٣. الكشّاف، ١/٤٩٣؛ محمد الرازي فخر الدين ابن العلامة ضياء الدين عمر، تفسير الفخر الرازي المشتهر بالتفسير الكبير ومفاتيح الغيب، ٥/٢٤؛ الطبعة الثانية، دار الفكر، بيروت ١٤٠٢ هـ ١٩٨٣ م؛ الاستغناء في الاستثناء/٣٧١؛ روح المعاني، ٢/٢٤٨؛ تفسير البيضاوي/٩٣.
٣٤. روح المعاني، ٢/٢٤٨.
٣٥. تفسير البيضاوي/٩٣.
٣٦. التفسير الكبير، ٥/٢٤، ٢٥؛ روح المعاني، ٢/٢٤٨؛ احمد ميرخاني، آيات الاحكام، ٣/٢٥٦، مؤسسة خيريه مكتب ولي عصر (عج).
٣٧. مجمع البيان، ٧/١٢٦.
٣٨. الزجاج ابن اسحاق ابراهيم بن السدي، معاني القرآن و اعرابه، ٤/٣٠، الطبعة الأولى، عالم الكتب، بيروت ١٤٠٨ هـ ١٩٩٨ م؛ ابو جعفر محمد بن حسن، التبيان في تفسير القرآن، ٧/٤٠٩، الطبعة الأولى، مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤٠٩ هـ.
٣٩. معاني القرآن، ٤/٣١؛ التفسير الكبير، ١٢/١٦٣؛ الاستغناء في الاستثناء/٥٦٥؛ املاء ما من به الرحمن/١٥٣.
٤٠. مجمع البيان، ٧/١٢٦؛ الميزان، ١٥/٨١، ٨٢.
٤١. معاني القرآن، ٤/٣٢.
٤٢. الميزان، ١٥/٨١، ٨٢.
٤٣. التفسير الكبير، ١٢/١٦٣؛ التبيان، ٧/٤٠٩؛ الاستغناء في الاستثناء/٥٦٥؛ همع الهوامع/٢٢٧.
٤٤. البيان في غريب اعراب القرآن، ٢/١٩١؛ املاء ما من به الرحمن، الجزء الثاني/١٥٣، ١٥٤؛ تفسير البيضاوي/٣٤٠؛ سميع عاطف الزين، الاعراب في القرآن الكريم/١٠٦، الطبعة الثانية، الشركة العالمية للكتاب ش. م. ل. (دار الكتاب العالمي - الدار الافريقية العربية)، بيروت ١٤١٠ هـ ١٩٩٠ م؛ الاعراب المفصل، ٨/١٠.
٤٥. محيي الدين الدرويش، اعراب القرآن، ٦/٥٦٠.
٤٦. معاني القرآن، ٤/١٦٣.
٤٧. الكشّاف، ٣/٢٤٥؛ الجدول، ١٠/٣١٨، ٣١٩.